

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

مرحوم محقق سبزواری در مکاسب مهذب الاحکام پس از استدلال به ادله فراوان عقلی و نقلی بیانی دارند، می‌فرماید: «إلى غير ذلك مما ورد عنهم، فأن المنساق من إطلاق الخلفاء و الافناء و الحجة و الرجوع في الحوادث الواقعة إنما هو التنزيل منزلة النفس من كل جهة إلا ما خرج بالدليل.» ایشان می‌فرمایند از این ادله برای اثبات ولایت مطلقه فقیه استفاده می‌کنیم؛ یعنی همان ولایتی که برای معصومین ثابت است برای فقیه هم ثابت است. تعبیر ایشان این است که تنزیل منزلت نفس است؛ از این ادله و روایات استفاده می‌شود که ائمه اطهار سلام الله علیهم فقیه جامع الشرائط را تنزیل منزلت خود می‌دانند. لذا اطلاق بر این دارد که همه اختیارات ائمه معصومین به فقیه هم تفویض شده است.

بعد می‌فرمایند: «و احتمال ان المراد خصوص بیان الأحكام و فصل الخصومة. مخالف لهذا الاهتمام البالغ الذي اهتم به الأئمة عليهم السلام، و بالجملة الفطرة تحكم بأنه إذا انقطع يد الرئيس عن رعيته ظاهرا و جعل شخصا نائبا فتابه تعم النيابة جميع ما للرئيس من الجهات و المناصب إلا ما دل الدليل على التخصيص و الخروج.» ایشان می‌فرماید برای این مطلب قرینه فطری هم داریم که فراد از این ادله همان تنزیل منزلت نفس است؛ اگر یک رئیسی می‌خواهد سفری کند و می‌خواهد غیبتی داشته باشد، می‌گوید فلان شخص نائب و امین من است. پس این معنا را دارد که در همه آن چیزی که به من نیاز است، وقتی که من نیستم، این شخص به جای من است. به عبارتی همه اختیاراتی را که من دارم این شخص هم دارد. «ان قيل: ان الدليل على التخصيص أصالة عدم الولاية و الحجة إلا في المتيقن و هو الإفتاء و الحكومة. يقال: لا وجه للأخذ بالمتيقن مع ظهور الإطلاق و ما تقدم من الأدلة.» اگر بیان شود که این به معنای اختیارات عام یعنی افتا و قضا است، درست نیست زیرا دلایل زیادی وجود دارد از جمله این همه اطلاقات دیگر که با وجود آنها دیگر جای این نیست که بگویید قدر متیقن فقط قضا و افتا است.

«نعم، لو بنی علی التشکیک، لنا ان نشکک حتی فی الضروریات، و لم أر تشکیک فی الإطلاقات فی کلمات القدمات فیما تفحصت عاجلاً و إنما حدث ذلك عن بعض متأخر المتأخرین.» البته اگر بنا باشد در این اطلاقات تشکیک کنیم و دنبال بهانه بگردیم، درست است و می‌توان این کار را کرد همان‌طور که در همه ضروریات هم می‌توان تشکیک کرد. در اطلاقات ادله دال بر ولایت فقیه در بین قدام بحث و تشکیکی نبوده است و تشکیکات از بعضی از متأخر المتأخرین پیش آمده است والا در قدام این معنا مسلم بوده است که وقتی امام معصوم غائب می‌شود فقیه همه امور بر عهده فقیه است؛ هر کاری که امام باید آن کار را انجام می‌داد حال فقیه باید آن را انجام دهد.

کلمات مرحوم سبزواری را در سه بند خلاصه کرده‌ایم؛

مطلب اول اینکه در میان فقها اختلافی در کبری مسئله ولایت مطلقه فقیه نیست و اگر اختلافی باشد در صغری است؛ یعنی آیا فقیه جامع الشرایطی که شرایط چنین ولایتی را دارا باشد پیدا می‌شود و او چه کسی است؟

به نظر بنده هم وقتی به برخی از کسانی که در ولایت فقیه تشکیک کرده‌اند توجه می‌شود، انگار که آنها به خود نگاه کرده‌اند که اگر فقیه من هستم، واقعاً من چنین ولایتی را ندارم که در این صورت حق با آنها بوده است. این فرمایش آقای سبزواری هم ظاهراً اشاره به همین است، اگر تشکیکی باشد شکیک در این است که آیا فلان فقیه توان این کار را دارد یا خیر. پس اگر تشکیکی باشد در این موضوع است.

مطلب دوم این است که ادله دال بر ولایت فقیه، ولایت مطلقه را برای فقیه اثبات می‌کند و در کلمات قدام هم تشکیکی در این اطلاق نیست؛ بلکه تشکیک در این اطلاق از برخی از متأخر المتأخرین پیدا شده است.

مطلب سوم هم اینکه نصوص وارده درباره ولایت فقیه مانند: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ- قِيلَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ- قَالَ صَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي- وَ يَرَوُونَ أَحَادِيثِي وَ سُنَّتِي- وَ يَعْلَمُونَهَا النَّاسُ مِنْ بَعْدِي» یا روایت «الْفُقَهَاءُ أَفْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ» و یا «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ

حَدِيثَنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» و امثال اطلاقات وارده در روایات، کافی است برای اثبات ولایت فقیه به همان اندازه که برای معصومین سلام الله علیهم ثابت است. فطلبی که از ایشان اشاره شد در مهذب الاحکام ایشان در جلد 16 صفحه 368 آمده است.

تا کنون به کلام ۲۸ فقیه در این باب اشاره شد، فقیه ۲۹ فقیه اهل بیت علیهم السلام، محقق گراندی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رضوان الله تعالی علیه است.

مرحوم آقای گلپایگانی قدس الله روحه در دو سطح به مسئله ولایت فقیه می‌پردازد. در سطح و درجه اول می‌فرمایند که ادله ظهور دارند بر اثبات ولایت مطلقه بر فقیه و اینکه همان اختیاراتی را که معصومین دارند به فقها هم منتقل شده است. این مرحله اول است.

مرحله دوم حال اگر کسی در این مسئله تشکیک کند آنچه مسلم بوده این است که لااقل همه اختیارات حکومتی ائمه اطهار علیهم السلام به فقیه منتقل شده است. در این موضوع دیگر جای شک و تردید نیست. لذا ایشان دو بحث را مطرح می‌کند؛ یک بحث اینکه آیا همان ولایت ائمه اطهار علیهم السلام به فقها منتقل شده است؟ که ایشان می‌فرماید ظاهر ادله این موضوع را بیان می‌کند. بعد می‌فرماید که اگر کسی به هر دلیل در این اطلاق تشکیکی کند آن چه جای بحث ندارد این است که اختیارات حکومتی و اختیارات مربوط به امور عامه و سیاست جامعه و برقراری نظم در جامعه و در کل اختیارات حکومتی، کلاً در عصر غیبت به فقیه منتقل شده است. این خلاصه فرمایش ایشان است.

معظم له رضوان الله تعالی علیه بعد از اینکه به روایت «إِنَّ الْعُلَمَاءَ لَوَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَ لَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ.» استدلال می‌کنند، می‌فرمایند: دلیل اینکه انبیا ولی امر بوده و باید ولایت داشته باشند این است که آنها عالم به همه آن چیزی هستند که بشر باید به آن عمل کند، از طرفی هم عادل بوده و مورد اعتماد هستند. پس به دلیل اینکه این دو خصوصیت را دارند لذا خداوند ولایت را به آنها سپرده است. حال به دلیل اینکه همین دو نکته هم در فقها وجود دارد، لذا از روایت

استفاده می‌شود که آنها هم ولایت دارند. عبارت این است: «فهل المراد انهم ورثه الانبياء في جميع مناصبهم، المجعولة لهم من الله تعالى التي فيها السلطنة المطلقة على التصرف في اموال الناس ونفوسهم، أو المراد انهم ورثتهم فيما هو من اظهر خواص النبوة والرسالة وهو امر التبليغ والارشاد، والافتاء، وهداية الانام إلى صراط العزيز الحميد، وتعليم الناس وتزكية نفوسهم، وتهذيب اخلاقهم الظاهر المتيقن منها هو الثاني، كما يشهد عليه بعض الكلمات المذكورة في الرواية، وتماها على ما في الكافي، عن ابي البختري، عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ان العلماء ورثة الانبياء وذاک ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشئ منها فقد اخذ حظا وافرا فانظر واعلمكم هذا عمن تأخذونهم فاننا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين إذا الظاهر المتبادر، ان العلماء اورثوا احاديث الانبياء، وعلمهم فکما ان عليهم نشر الاحکام، ومنهم يؤخذ العلم، فکذلك العلماء عليهم نشرها، وعلى الناس ان يأخذوا منهم لان علمهم من علوم السفراء.» پس به همان دليلی که انبيا دارای ولایت هستند علما هم دارای ولایت هستند.

بنده هم این موضوع را در مباحث قبل بیان کرده‌ام که آیات سورة شعرا که می‌فرماید: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» همین مطلب را می‌رساند. چرا «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»؟ به دلیل اینکه این اطیعنونی فهم است؛ نفرموده است فاطیعوه تا گفته شود که کار انبیا تنها پیامرسانی است و آنها فقط مبلغ هستند، خیر، کار انبیا تنها تبلیغ نیست؛ در مسئله اطاعت و فرمانروایی خود آنها فرمانروا هستند. می‌فرماید که از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید؛ یعنی پروای از خدا اقتضای اطاعت از من را به عنوان حاکم دارد. به دلیل دو خصلت؛ اولاً رسول هستم و به دلیل اینکه رسول هستم پیام خدا هم در دست من است - همه امر و نهی خدا پیش من است و من عالم به امر و نهی الهی هستم - ثانیاً امانت‌دار هستم؛ هم امین در قول و هم امین در عمل هستم. به دلیل اینکه این دو سبب یا خاصیت در من وجود دارد لذا «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» تقوای خدا را به آورید و از من اطاعت کنید.

مرحوم گلپایگانی هم می‌فرماید که این «ان العلماء ورثة الانبياء» اشاره به این دارد که این دو نکته‌ای که در انبیا است در علما هم است - منظور از عالم هم فقیه جامع شرایط است - لذا به همان دليلی که انبيا ولایت دارند این ولایت به فقیه هم منتقل

می‌شود. ایشان می‌فرمایند: «و يدل ذیل الروایة، علی انهم لما كانوا عالمین بالاحکام والالوضاع، اورثوا مناصبهم وبتعبیر اوفی انه فی مقام بیان المنزلۃ التي اوجبت للانبياء بين الناس العظمة، ولجلها جعلت لهم الولاية» این فضیلت یا آن نکته‌ای که به وسیله آن برای انبیا ولایت ثابت شده است، چیست؟ «ویدل ذیل الروایة، علی انهم لما كانوا عالمین بالاحکام والالوضاع، اورثوا مناصبهم وبتعبیر اوفی انه فی مقام بیان المنزلۃ التي اوجبت للانبياء بين الناس العظمة، ولجلها جعلت لهم الولاية، وهی الفضیلة العلمية وكونهم واقفین علی احوال الامۃ، وبصیرین بالمصالح العالیة، و ان تلك الجهة موجودة اجمالاً فی العلماء الراشدين، الذی وقفوا علی اسرار احادیث سید المرسلین وآثار المعصومین، صلوات الله علیهم اجمعین، فهم الاتقون بالوارثۃ، والنیابة عنهم، فیما يتعلق بهم، من الزعامة والسیاسة، والولاية والریاسة» این بحث در تقریر ایشان که توسط مرحوم آقای صابری همدانی رضوان الله تعالی علیه در کتاب الهدایة الی من له الولاية صفحه ۳۲ و ۳۳ تدوین شده آمده است.

ایشان در این متن صراحتاً همان مقامی را که برای امیرالمؤمنین و انبیا علیهم السلام از ناحیه ولایت ثابت است را برای علما هم ثابت دانسته است.

همین مطلب را در استدلال به روایات دیگر هم بیان می‌کنند؛ ایشان وقتی به روایت «الْفُقَهَاءُ أَفْنَاءُ الرُّسُلِ» هم استدلال می‌کنند، می‌فرمایند: «لكن لا یبعد دعوی ان الظاهر منها راجع الی غیر إلیهم فیما كان يرجع فیہ إلی الامام» از این روایت استفاده می‌کنیم که در هرچه امام مرجعیت داشته است برای فقیه هم همان ثابت است. «و انهم یتصدون ما كان یتصدیه علیه السلام وهم المنصوبون لذلك من قبله» فقها هستند که از قبل معصوم برای تصدی همه آن چیزی که ائمه اطهار علیهم السلام متصدی آن هستند نصب شده‌اند. «كما لو قال سلطان ان زیدا امینی أو اخبر ملك رعاياه بان فلانا امین يفهم العرف من كلامه ان الامور التي كانت بیده و يرجع فیها إلیه، مفوضۃ إلی امین فهو المرجع فیها والمتصدي لها» اگر یک فلکی اعلام کرد که فلان کس امین من است، در بحث ولایت هم مانند آن است که فقیه امین امام است. این بحث هم در همان کتاب صفحه 34 آمده است.

همچنین ایشان در استدلال به روایت «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» که در تحف العقول از سیدالشهدا و امیرالمؤمنین سلام الله علیهما نقل شده است، می‌فرمایند: «مجاری الامور والاحکام على ایدی العلماء بالله الامناء على حلاله وحرامه، فانتم المسلمون تلك المنزلة وما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق، واختلافكم في السنة بعد البينة الواضحة ولو صبرتم على الذی، وتحملت المؤمنة في ذات الله كانت امور الله عليكم ترد وعنكم تصدر، واليكم ترجع، و لكنكم كنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم امور الله في ايديهم يعملون بالشبهات و يسيرون في الشهوات سلطهم على ذلك فراركم من الموت واعجابكم بالحیوة الخطبة وهی كما ترى ظاهرة في ان للعلماء منزلة ودرجة، يقتضى ان يكون مجاری الامور بيدهم، كما تصدر الاحکام والفتاوى منهم». از این روایت استفاده می‌شود که همه مجاری امور باید در دست علما باشد؛ همان‌طوری که آنها باید فتوا صادر کنند، در قضاوت هم مرجع آنها هستند در همه چیز که مورد نیاز مردم است هم آنها مرجع هستند. «لكن الظالمين المعاندين، غصبوا حقهم، وتقدموا عليهم» اینکه مشاهده می‌شود که حکومت‌هایی برپاست که در اختیار فقها نیست، به دلیل این است که آنها حق فقها را غصب کرده‌اند. «وان كان ذلك بتفرقهم، وسوء تدبيرهم ومدهانتهم» گرچه این امر گاهی نشأت گرفته از سستی خود فقها بوده است و گاهی هم سازش‌کاری کرده‌اند و اگر سازش نکرده و ایستادگی می‌کردند حق آنها را نمی‌خوردند. «وهذه الدرجة والاستقر الحق في فقره، ولا يدور الا في مداره، وما تمكن الظالم من اعناقهم، واضاعة حقوقهم وصاروا هم المرجع، في جميع شئون المسلمين والمصدر لامر الدنيا والدين، وجلسوا في سرير القضاوة والولاية، ونظروا في امور الرعية وتصدوا نظام الامة، وتكون مجاری الامور بيدهم وتكامل الاجتماع منهم، كما ان الافتاء مخصوص بهم ولا مطمع فيه لغيرهم، ومن الاسف ان الاعداء اخذوا فتاويهم، واجروا الامور باهوائهم وبالجمله ما روى من الامام عليه السلام، من الكلمات الوزينة، والدر الثمينه، له ظهور تام في المقام من اثبات الولاية للفقهاء الكرام» این مطلب را هم در همان کتاب در صفحه 38 و 39 بیان می‌کنند.

ایشان سرانجام در جمع‌بندی مطالب چنین می‌فرمایند: «وبالجمله لا يبعد استفادة الولاية للفقهاء الجاهل للشرائط فيما يرتبط بالامور العامة». حتی در مسئله خمس هم مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی این نظر را داشتند که این کار فقیه مبسوط‌الید ولی است و کار فقیهی که تنها مرجع تقلید باشد، نیست. لذا در گذشته حضرت امام خمینی

رضوان الله تعالى عليه به مرحوم آیت الله گلپایگانی در اخذ اخماس اجازه دادند والا اخذ اخماس کار هر فقیه مرجع تقلیدی نیست؛ و اخذ اخماس به مسئله فتوا دادن ربطی ندارد. مثلاً اگر به کسی در مسئله فتوا رجوع می‌شود اما خود آن فقیهی که در فتوا به او رجوع می‌شود قائل به ولایت نباشد پس حق نخواهد داشت که در اخماس تصرف کند؛ زیرا تصرف در خمس بدون قائل بودن به ولایت فقیه و آن ولایتی که برای امام است درست نیست. خمس حق امام است و مربوط به اوست و تصرف در آن تصرف در مال امام است پس به چه عنوانی در حق امام تصرف می‌کند بدون اینکه به ولایت قائل باشد! مگر اینکه از فقیه ولی امر مجاز باشد؛ «وبالجملة لا یبعد استفادة الولاية للفقیه الجامع للشرائط فیما یرتبط بالامور العامة، وحفظ المجتمع والامة، وسياسة الرعية والملة، لوضوح ان الاجتماع ونظمه لا ینتظم الا بسلسلة من القوانين المجعولة لهم، والجارية فیهم، والحاكمة علیهم حتی اوقف کل من الناس علی حد محدود وحق مربوط ولا یتعدی بعض علی بعض ولا یأکل القوی الضعیف ویقام الاعوجاج ویرتفع اللجاج كما فی المروی عن العلل عن الرضا علیه السلام قال: کیف یمکن احالة الجهال والفاسق وتخلیه سبیلهم إلى ما هو المقرر لهم فی الشرع من حرمة ووجوب ولا یمکن فیهم امر آخر مربوط بالریاسة والسیاسة، فعلى هذا تارة یقال یؤخذ بالطلاق الادلة العامة مثل (العلماء ورثة الانبیاء أو ائناء الله وخلفاء الرسول) ویحکم بان کل ما کان للنبی والائمة علیهم السلام من المناصب، فهو ثابت للفقهاء الا ما اخرجه الدلیل» این مطلب اول فرمایش ایشان است که در این مطلب در اثبات ولایت فقیه به اطلاقات کفایت می‌کند.

اما اگر کسی بخواهد در این اطلاقات تشکیک کند، نوبت به این مطلب دوم می‌رسد؛ «لهمواخری یقال: ان استفادة الولاية المطلقة للفقهاء وان لهم ما كانت للائمة الا ما اخرجه الدلیل وان کان لا یصح من الادلة العامة، الا انه یصح التمسک بها والاستدلال علیها لاثبات الولاية لهم، فی الامور العامة المتعلقة لحفظ الرعية، ونظم امرهم، وصونهم عن التجاوز، وایقافهم علی حد محدود، ومنعهم علی طلب ما لا یمستحقون، وعونهم علی اخذ ما یمستحقون كما نفینا البعد عنه فیما تقدم، فعليه یحکم بثبوت

الولاية للفقيه فيما يرتبط بسياسة الاجتماع، وإدارة المجتمع، إلا ما أخرجه الدليل مثل الجهاد للدعوة إلى الاسلام، لاختصاصه بالنبي والامام أو المأذون الخاص منه عليه السلام» پس اگر بیان شود که اطلاقات وارده همان ولایتی را که ائمه دارند و برای فقیه هم ثابت است را اثبات نکند لاقلاً اثبات می‌کند که همه اختیارات حکومتی که برای ائمه ثابت است به فقها منتقل شده است. البته ایشان هم معتقد است که جهاد ابتدایی مخصوص امام معصوم است. این مطلب هم از همان کتاب صفحه ۴۶ و ۴۷ بود.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.